



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# تاریخ پنجاب

پنجاب  
پبلشرز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# حاجی! تو چرا!؟!

نویسنده:

جواد محدثی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	حاجی، تو چرا؟
۷	مشخصات کتاب
۷	دیباچه
۱۴	مقدمه
۱۸	بار اضافی
۲۲	غار حرا
۲۶	کار عوامانه
۲۸	برداشته‌ایم آنچه بگذاشتنی است ...
۳۰	ساده، اما با عظمت
۳۴	بی‌اعتنایی به نماز، چرا!
۳۴	اشاره
۳۶	کمبود خواب
۳۸	حیف تو هستی ...
۴۰	بالاتر از زیارت ...
۴۲	خاکی‌های افلاکی
۴۶	گاز پرستی
۵۰	مثل محشر ...
۵۴	قطره و دریا
۵۶	حاجی، تو چرا؟
۶۰	اسماعیل تو چیست؟
۶۲	طواف وداع
۶۶	مدینه بعدی‌ها

۷۰ ..... هوای وطن

۷۲ ..... درباره مرکز

## ماجی، تو چرا؟

### مشخصات کتاب

سرشناسه : محدثی، جواد، ۱۳۳۱ -  
 عنوان و نام پدیدآور : ماجی، تو چرا؟ / جواد محدثی؛ تدوین مرکز تحقیقات حج.  
 مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر، ۱۳۸۹.  
 مشخصات ظاهری : ۶۶ ص.؛ ۹×۱۸/۵ س.م.  
 شابک : ۴۵۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۲۵۹-۲ :؛ ۵۰۰۰ ریال (چاپ چهارم)  
 وضعیت فهرست نویسی : فاپا  
 یادداشت : چاپ چهارم: ۱۳۹۰.  
 موضوع : حج  
 شناسه افزوده : حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت. مرکز تحقیقات حج  
 رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/م۲۷ح۲ ۱۳۸۹  
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷  
 شماره کتابشناسی ملی : ۲۱۰۳۳۵۱  
 ص: ۱

### دیباچه

ص: ۲

حج به معنای قصد و آهنگ و چیرگی بر دشمن است. حاجی در این سفر معنوی قاصدِ خانه خداست و در این رهگذر صاحب‌خانه را در لابه‌لای مناسک حج می‌جوید.

او می‌کوشد با تسلیم و بندگی خالصانه، خویشتن خویش را به زیور عبودیت آراسته و بر وجود خویش عطر و بوی ابراهیمی پاشاند.

او می‌داند قطب‌نمای حرکت او خداست و باید در این مسیر نورانی، خالق متعال را از خود راضی کند. از این رو، تلاش می‌کند تا با انجام واجبات الهی و دوری از محرّمات، دعوت پروردگار را لیبیک گفته و خود را برای مبارزه با نفس و تحمل سختی‌ها و مشکلات سفر مهیا سازد.













ص: ۸

او نیک می‌داند برای سفری که پایانش تطهیر باطن و آراستگی ظاهر است، باید بایسته‌هایی را به انجام رسانیده و از ناشایسته‌هایی نیز پرهیز کند.

در این اثر زیبا که به قلم فاضل ارجمند حضرت حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای جواد محدثی آراسته شده، ره‌توشه‌ای ثمین و گران‌سنگ برای ره‌پویان طریق حضرت ابراهیم (ع) فراهم آمده است. باشد که مورد استفاده قرار گیرد و انجام این آموزه‌ها، روزی به کارمان آید که **يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ\* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ**.

انه ولی التوفیق

گروه اخلاق و اسرار

مرکز تحقیقات حج

### مقدمه

هر یک از عبادت‌ها و سنت‌های دینی، پوستی دارد و مغزی، شکلی دارد و محتوایی.

برخی تنها در ظاهر عبادات و اعمال و مناسک عبادی می‌مانند و به عمق و درون و اسرار آن نمی‌رسند.

بعضی هم در سایه شناخت ژرف‌تر و آگاهی از اسرار و معارف و مفاهیم بلندی که در تکالیف دینی و آداب و سنن مذهبی نهفته است، بهره‌های بیشتری می‌برند و انجام این گونه عبادات، برایشان نردبانی برای عروج و گامی برای رشد و کمال می‌شود. خوشا به سعادتشان!

حج و زیارت خانه خدا و حرم حضرت

ص: ۹

رسول (ص) و انجام این مناسک عظیم نیز از این قاعده مستثنا نیست. برای بعضی، دستاوردی جز رنج و خستگی و خرج پول و دوری از خانه و زندگی ندارد.

اما برای برخی، مبدأ یک تحوّل عظیم روحی و سرفصلی برای پیمودن مراتبی از کمال و معنویت و آگاهی‌های ارزشمند است و حق هم همین است و هدف از تشریح این فریضه هم رسیدن به مراتب بالاتر از معرفت و ایمان و عمل است.

تألیفات فراوانی از سوی بزرگان دین و نویسندگان اندیشمند وجود دارد که صاحبان قلم و فکر، کوشیده‌اند پرده از اسرار و معارف حج بردارند و زائران حرمین شریفین را ارتقای فکری و روحی بدهند. اجرشان با خدا.

اثر حاضر نیز، هر چند مختصر و روان، در قالب گفت‌وگو و ترسیم صحنه‌های روزمره که برای زائران در کاروان‌ها یا در طول این سفر و فضای مسجدالحرام و مسجدالنبی و مواقف حج

ص: ۱۰

و عمره اتفاق می‌افتد بیان شده است.

باشد که گوشه‌ای از «باید» های این سفر زیارتی، بیش از گذشته مورد توجه قرار گیرد و مهمانان خدای کریم، با دستی پر از برکات از این سفر بازگردند.

جواد محدثی

بهمن ۸۸





ص: ۱۲

**بار اضافی**

با ساک‌های سنگین، عرق‌ریزان و نفس‌زنان به طرف سالن انتظار فرودگاه می‌رفت.

گفتم: مگر برای عرب‌ها سوغات می‌بری؟

گفت: سوغات نه، ولی یک سری خرت‌وپرت‌هایی که آنجا آب‌کنم و با پولش سوغات و جنس بخرم، آخر ...

گفتم: برای زیارت می‌روی یا تجارت؟

گفت: برای هر دو، چه عیبی دارد؟ هم زیارت می‌کنیم، هم پولی به جیب می‌زنیم.

گفتم: دور از شما بعضی‌ها همراه پسته و گلیم و انگشتر و زعفران و ... یک چیز دیگر را هم می‌فروشند که قیمتش خیلی بالاتر از

اینهاست.

گفت: لابد تسبیح و ...

گفتم: نه جانم، آبرو و شرف. ان‌شاءالله که

ص: ۱۳

شما قصد این گونه معاملات را ندارید!

گفت: مگر پول در آوردن بد است؟

گفتم: نه، ولی به چه قیمت؟ بیچاره بعضی از مسلمان‌های کشورهای دیگر که چه عشق و علاقه‌ای به ایران و حجاج ایرانی دارند و ما را الگو می‌شناسند، در همان فرودگاه جدّه که چشمشان به صحنه‌های عرضه گز و پسته و تسبیح و انگشتر می‌افتد، اولین تردید در فکرشان پدید می‌آید.

گفت: تقصیر دولت است که جلوگیری می‌کند و این سبب می‌شود که مردم حریص‌تر می‌شوند.

گفتم: خیلی‌ها حاضرند از کلی منافع مادی بگذرند، تا آبرویشان نریزد. آبرو که فقط آبروی فردی و شخصی نیست. گاهی بعضی کارها اگرچه حلال هم باشد، در شرایط خاصی چون به حیثیت یک ملت و انقلاب لطمه می‌زند، زشت و حرام می‌شود. تو حضری کسی آبرویت را ببرد؟

گفت: من که کاری به دولت و انقلاب ندارم. مقداری جنس می‌برم و آنجا می‌فروشم. این کجایش آبروریزی است؟

ص: ۱۴

گفتم: گاهی کار خلاف بچه‌ها را پای پدر و مادر می‌نویسند. حتی اگر آنان خبر هم نداشته باشند.

الآن هر جا که ایرانی هست، به خصوص در خارج از کشور، نام او همراه است با «امام» و «انقلاب».

هموطنان ما زیر ذره‌بین‌اند. در مکه و مدینه، آنها که بی‌توجه به تأثیر منفی کارشان، اقدام به فروش جنس می‌کنند، سبب بدبینی

دیگران به امت حضرت امام (قدس سره) می‌شوند. چطور راضی می‌شوی که به خاطر کار و رفتار تو، نسبت به همه زائران ایرانی

بدبینی ایجاد شود؟

در همین گفت‌وگو بودیم که چشممان به تابلویی افتاد که ممنوعیت همراه بردن هرگونه وسایل و اشیای یاد شده را متذکر می‌شد.

و ... او مانده بود که پسته‌ها و گزهایش را که سبب سنگینی چمدانش شده بود چه کند؟



ص: ۱۶

**غار حرا**

عده‌ای در کاروان، تصمیم گرفته بودند به «غار حرا» بروند. اعلام کرده بودند هر که مایل است، سر ساعت ۳ بعد از نیمه شب، جلوی هتل باشد.

گفت: دلم می‌خواهد بروم، اما می‌گویند راهش خیلی سخت است.

گفتم: آن‌طورها هم که گفته‌اند، نیست. ولی بالاخره یک کوهنوردی است.

گفت: مگر تو قبلاً رفته‌ای؟

گفتم: آری، دوبار. ولی واقعاً لذت دارد.

گفت: چه لذتی؟ جز خستگی راه و تماشای یک کوه و غار چه چیزی دارد؟

گفتم: وقتی عشق باشد، راه‌های طولانی برای انسان کوتاه می‌شود و کارهای سخت، آسان

ص: ۱۷

می‌گردد. به علاوه، آیا حضور در جایی که پیامبر خدا (ص) آنجا عبادت می‌کرده و در همان‌جا به رسالت مبعوث شده و جبرئیل، آیات سوره اقرأ ... را به قلب رسول خدا (ص) نازل کرده، لذت ندارد؟

گفت: غارش چطور است؟ بزرگ است؟ تاریک است؟

گفتم: در واقع، غار که نیست. بالای «جبل النور» جایی که چند تخته سنگ بزرگ، سر بر دوش یکدیگر نهاده‌اند، پناهگاهی به اندازه یکی دو نفر پدید آورده‌اند. جالب اینجاست که این نقطه خاص، طوری است که دقیقاً روبه‌روی کعبه است. یک بار که من شب و پیش از اذان صبح رفته بودم، از آن بالا مسجدالحرام را غرق در نور می‌دیدم که مثل نگینی می‌درخشید.

گفت: آن بالا مسجد ساخته‌اند؟

گفتم: نه بابا. شاید بتوان گفت تنها جای دست نخورده‌ای که از زمان پیامبر تا کنون باقی مانده، همان‌جاست. البته «غار ثور» هم در قسمت جنوبی مکه که محل مخفی شدن

ص: ۱۸

رسول خدا (ص) هنگام هجرت به مدینه بود، همین‌طور است، یعنی بکر و دست‌نخورده باقی مانده است.

گفت: می‌ترسم وسط راه بمانم و نتوانم تا قله بیایم.

گفتم: کمتر از پیرمردان و پیرزنان سالخورده‌ای نیستی که نفس‌زنان و با شوق، سینه‌کش کوه را بالا می‌روند، تنها به عشق اینکه در محل عبادت و بعثت پیامبر، دو رکعت نماز بخوانند. نمازی عاشقانه، شاید تنها جایی باشد که مردم به صف می‌ایستند، تا به نوبت، در آنجا نماز بگذارند ...





ص: ۲۰

**کار عوامانه**

ساعت را از من پرسید.

گفتم: روی دیوار که هست، چرا از من می‌پرسی؟

گفت: عینکم را گم کردم، نمی‌بینم.

گفتم: کجا؟ حالا تو این شهر غریب پیدا کردنش مشکل است.

گفت: رفته بودم حجرالاسود را ببوسم، در ازدحام جمعیت از چشمم افتاد، دیگر پیدایش نکردم.

گفتم: خوب، فدای سرت، حالا بوسیدی یا نه؟

گفت: بله که بوسیدم، آن هم چند بار، به جان تو چنان شیرجه رفتم توی جمعیت که بالاخره دستم رسید. مگر می‌گذاشتند! نزدیک

بود لابه‌لای مردم خفته شوم!

ص: ۲۱

گفتم: حالا- چه لزومی داشت که در این شلوغی حجرالاسود را ببوسی، آن هم با آزار و اذیت دیگران و به هم زدن صف طواف کنندگان؟

گفت: از زن‌ها که کمتر نیستم، یکی چادرش را به کمرش گره زده بود و جلو می‌آمد تا به حجرالاسود برسد.  
گفتم: عذر بدتر از گناه همین است. کار آنها اشتباه‌تر از کار توست. مگر خدا و پیغمبر راضی است که یک زن لابه‌لای مردها بخواهد خودش را به حجرالاسود برساند؟ می‌دانی معنایش چیست؟ یعنی مرتکب چندین معصیت روشن و قطعی شدن، به خاطر یک عمل مستحب! آیا این عاقلانه است؟ در شرایط ازدحام، شاید اصلاً مستحب هم نباشد.

گفت: آخر بد است که اگر ایران برمی‌گشتم و می‌گفتند حجرالاسود را بوسیدی؟ می‌گفتم: نه.

گفتم: تو دیگر چقدر عوامی! ... تو، بنده خدایی یا بنده حرف‌های این و آن؟

**برداشته‌ایم آنچه بگذاشتنی است ...**

یک سو نشسته بودم، با کاغذ و دفتری در دست.

گفت: نکند «گفتم، گفت» می نویسی؟

گفتم: بگذار این بار «گفت» از تو باشد و «گفتم» از من.

گفت: اگر می نویسی، حرفی برای گفتن دارم.

گفتم: بگو، که در انتظارم.

گفت: بی تاب و بی قرارم، حوصله کاری ندارم.

گفتم: مرد نباید که تنگ حوصله باشد.

گفت: دوست نباید از دوست، در گله باشد. بگذریم. در زندگی رنج بسیار و تلخی بی شمار دیده‌ام. دنبال دلی هستم نسوز و

نشکن.

گفتم: دلا بسوز، که سوز تو کارها بکند، دل، هر چه سوختنی تر و شکستنی تر باشد، قیمتی تر

ص: ۲۳

است. در کوی ما شکسته‌دلی می‌خرند و بس ...

گفت: تو حج را چگونه دیده‌ای، از درخت زیارت چه چیده‌ای؟

گفتم: من سرابی آب دیده و گنگ خواب دیده‌ام. دیده‌هایم شگفت‌تر از آن است که به زبان آید و چیده‌هایم کمتر از آنکه به بیان شاید، اما شنیدم که کسی می‌گفت:

برداشته‌ایم، آنچه بگذاشتنی است بگذاشته‌ایم، آنچه برداشتنی است

و این، آینه‌ای است که حج و زندگی و حال و گذشته ما را ترسیم می‌کند.

گفت: تو فکر می‌کنی مرز حیات کجاست؟ زندگی چیست؟ و زنده کیست؟

گفتم: آنچه داریم، زندگانی است، زندگی نیست. شکل، چیزی است، محتوا چیزی دیگری است، زندگی‌های ما برخی سطحی و

ظاهری است و از عمق و محتوا تهی است و برخی سرشار از معرفت و تعالی است و در اوج شعور و آگاهی است!

گفت: چقدر وزن و قافیه در کلام تو نهفته است.

گفتم: این هم نوعی «گفتم، گفت» است.

ص: ۲۴

**ساده، اما با عظمت**

احساس خود را از نخستین لحظه‌ای که وارد مسجدالحرام شد و نگاهش به کعبه افتاد بیان کرد. می‌گفت: در ذهن خودم، تصور دیگری از کعبه داشتم. از نزدیک که دیدم، آن تصورات قبلی به کلی عوض شد. گفتم: این حالت، حتی در برخورد با افراد هم هست. انسان دورادور، نسبت به فردی تصویری و ذهنیتی دارد، اما در برخورد از نزدیک، دیدگاهش عوض می‌شود. شنیدن کی بود مانند دیدن؟

گفت: کعبه، با آنکه ساده بود، ولی مرا گرفت. لحظاتی متحیر و مبهوت شده بودم.

ص: ۲۵

گفتم: خانه خدا خیلی راز و رمز دارد. کعبه در عین سادگی، عظمت دارد. در عین کوچکی، بزرگ است. آنچه را که عمری برایمان مقدس بود و به سوی آن نماز می‌خواندیم، اینجا از نزدیک، روبه‌روی خودمان می‌بینیم.

گفت: کسانی را در مسجدالحرام می‌دیدم که به کعبه نگاه می‌کردند و اشک می‌ریختند. نمی‌دانم برای چه؟

گفتم: دیده‌ای بعضی گرفتار برق گرفتگی می‌شوند؟ کعبه هم برق دارد، اما برق معنویت و برق آن انسان را در اولین دیدار می‌گیرد. در نگاه‌های بعدی هم مثل یک مغناطیس و آهنربا، دل‌ها را جذب می‌کند. باز هم مثل بعضی آدم‌ها، که مجذوب آنها می‌شویم و نمی‌توانیم دل برکنیم.

گفت: دیشب مدتی در محوطه روبه‌روی ناودان طلا نشسته بودم. از نگاه، خسته و سیر نمی‌شدم.

گفتم: از طبقه بالا خیلی تماشایی تر و

ص: ۲۶

لذت بخش تر است. گردابی از آدم‌های سفیدپوش را می‌بینی که دور کعبه در چرخش‌اند.

گفت: باز هم بگو مثل بعضی از آدم‌ها!

گفتم: بله، مثل بعضی از آدم‌ها، مثل امام در جامعه، مثل ولایت که محور چرخش‌ها و حرکت‌ها است و نقش مرکزیت دارد. ولی ... به هر حال نگاه به کعبه خودش یک عبادت است و ثواب دارد، نماز که جای خود دارد. یک رکعت برابر است با صد هزار

رکعت!





ص: ۲۸

**بی‌اعتنایی به نماز، چرا!****اشاره**

از جلوی مغازه‌ها ردّ می‌شدیم. کسبه از دور ما را صدا می‌کردند و به فارسی می‌گفتند: «بفرما حاجی آقا...»  
دوستم از من پرسید:

اینها از کجا می‌شناسند که ما ایرانی هستیم؟

گفتم: بالاخره کاسب، مشتری خودش را می‌شناسند.

گفت: فکر می‌کنم از قیافه و لباس می‌شناسند. این نوع پیراهن و شلوار پوشیدن، بیشتر مخصوص ایرانی‌هاست.

گفتم: چرا چادرهای گل‌دار خانم‌ها و زیرشلواری پوشیدن بعضی از هم‌ولایتی‌های ما را نمی‌گویی؟ خیال می‌کنند اینجا خانه خاله‌شان است؛ بی‌قید و بی‌تکلف ...

ص: ۲۹

گفت: حالا که هوا خوب است، در مکه و روزهای آینده چه خواهند کرد؟

گفتم: به هر حال، گرم هم باشد، رعایت ادب اجتماعی چیز دیگری است. غیر از لباس، چانه‌زدن‌ها، قیمت پرسیدن و نخریدن، از این مغازه درآمدن و به آن فروشگاه وارد شدن، با صدای بلند میان آن‌همه جمعیت حرف زدن، با اصرار صاحبان مغازه‌ها وقت اذان از دکان بیرون آمدن و ... اینها نشانه‌های بعضی از ایرانی‌هاست که متأسفانه فروشندگان این دیار، ایرانی‌ها را با آن می‌شناسند.

گفت: راست می‌گویی. بعضی از ایرانی‌ها، تا تمام شدن وقت نماز، جلوی همان مغازه‌ها می‌نشینند تا صاحب دکان، دوباره مغازه را باز کند. تعدادشان کم است، ولی خیلی صحنه زشتی است.

گفتم: خدا هدایتشان کند. عده بسیاری هم از ایرانی‌ها در صفوف جماعت مسجدالنبی هستند. خوشا به حال آنان.

ولی کار اینها، تأثیر مثبت عمل آن نمازگزاران را هم از بین می‌برد.

ص: ۳۰

**کمبود خواب**

از خواب که بلند شد، آفتاب از پنجره به اتاق می‌تابید.

گفت: پس چرا مرا بیدار نکردند؟ قرار بود من هم با آنها بروم.

گفتم: چند بار صدایت کردند، بلند نشدی. هر بار که صدایت کردند، فقط گفتم: «ها!»

گفت: نگفتم صدا کنند، گفتم بیدارم کنند. خوابم کمی سنگین است.

گفتم: کسی که شوق نماز صبح در مسجدالحرام را داشته باشد، باید از خوابش بزند. تو کسری خواب‌های ایران را هم اینجا جبران

می‌کنی.

گفت: خیلی دلم می‌خواهد با آنها بروم، ولی این خواب لعنتی مرا به زمین چسبانده است.

ص: ۳۱

می گویم الآن بلند می شوم، الآن بلند می شوم، یک چرت دیگر ... که یک وقت می بینم آنها رفته اند و من مانده ام.

گفتم: در ایران چه می کنی که سر وقت به ادارات می رسی؟

گفت: آن حسابش جداست. اگر دیر برسم، با کارتکس و توییخ و درج در پرونده و ... روبه رو می شوم.

گفتم: اصلاً تا به حال صبح ها مسجدالحرام رفته ای؟

گفت: نه! هنوز موفق نشده ام.

گفتم: کسی که لذت حضور سحرگاهان در بیت الله را بچشد، صبح ها خود به خود، خواب از چشمش می پرد و به موقع، بیدار

می شود. عشق، تنبل ها را هم زرننگ می کند.

گفت: آخر خواب طرف های صبح هم شیرین است.

گفتم:

خواب نوشین بامداد رحیل باز دارد پیاده را ز سیل

ص: ۳۲

**حیف تو هستی ...**

گفت: نمی‌دانم چرا اصلاً حال بیرون آمدن و حرم رفتن ندارم.

گفتم: «حال» با شکم خالی بیشتر و بهتر به دست می‌آید.

گفت: این چند لقمه حلال را هم نمی‌توانی ببینی که از گلویمان پایین می‌رود؟

گفتم: نوش جان و گوارای وجود. شیعه علی مرتضی (ع) اگر نخورد، پس کی بخورد؟! اما تو که دنبال حالی، باید به مولا اقتدا

کنی و به رسول خدا ۹ که هرگز سیر نمی‌خورد. پرخوری، چشمه‌های اشک را می‌خشکاند و حالی باقی نمی‌گذارد.

گفت: آخر، حیف است. اینجا چیزهایی جلوی آدم می‌گذارند که در خانه خودمان گاهی قدرت

ص: ۳۳

یا فرصت تهیه و خوردن آنها را نداریم.

گفتم: حیف تویی و فرصت‌های نایاب این اماکن و زیارتگاه‌ها. اگر بتوانی هر سه وعده نمازت را در حرم بخوانی، چه بهتر.

گفت: راه دور است و نفس تنگ.

گفتم:

آنکه در راه طلب خسته نگردد هرگز پای پرآبله و بادیه پیمای من است

گفت: حالا می‌گویی چه کار کنم تا حال پیدا کنم؟

گفتم: اولاً سبک‌بار باش، تا تحرك بیشتری پیدا کنی. ثانیاً همین‌که به یاد بیاوری فرصت‌های اینجا به سرعت تمام می‌شود و بعداً

خیال خواهی کرد که مثل خواب بوده، کافی است تا در تو انگیزه و نیرو ایجاد کند ...

در حال پوشیدن لباس بود تا به نماز جماعت مسجدالنبی برسد.

ص: ۳۴

**بالتر از زیارت ...**

عصبانی بود و قر می زد و می گفت:

بی خود مال مفت می گیرند و کار نمی کنند!

گفتم: خون خودت را کثیف نکن. چرا این قدر جوش می زنی؟ چی شده؟

گفت: چندین بار گفته‌ام که این فلاکس را آب جوش کن و بیاور بالا. مگر به خرجش می رود!

گفتم: اینکه عصبانیت ندارد، خودت یک تکه پا برو پایین و آب کن و بیا بالا. آن بیچاره هم یک نفر است و این همه حاجی، با

توقع‌های زیاد. خوب نمی رسد، چه کند؟

گفت: پس برای چه آمده است؟

گفتم: درست است که کارش خدمت‌گزاری زائران است، ولی آدم که نباید بنشیند و مرتب دستور و سفارش بدهد. کاری را که

انسان



ص: ۳۵

می‌تواند خودش انجام دهد، چرا از دیگری درخواست کند؟ تو الحمدلله، حال و جانت از او کمتر نیست ...

گفت: آدم از زیارت و نماز می‌آید، خسته است، می‌خواهد یکی دو تا چای بخورد، می‌بیند فلاکس خالی است.

گفتم: بالا-خره تو خالیش کرده‌ای. او که به خاطر خدمتش، ثواب خودش را برده است. شاید هم بیشتر از نماز و زیارت ما؛ چون

خدمت به مهمان رسول الله (ص)، آن هم خالصانه، ثوابش کمتر از زیارت نیست ...

گفت: ... (نه، چیزی نگفت).

از فردا دیدم سر به اتاق‌ها می‌زند و فلاکس‌های خالی را پر می‌کند، پیش دستی‌ها و لیوان‌های زائران را می‌شوید، تا خدمتی به

حجاج و کمکی به خدمه کرده باشد ... اجرش با خدا.

ص: ۳۶

## خاکی‌های افلاکی

همین که به هتل رسید، نفس عمیقی کشید.

گفت: آخیش راحت شدیم!

گفتم: از چی؟

گفت: از این منا و عرفات و چادرهای گرم و هوای نفس گیر زیر چادرها.

گفتم: خیلی هم دلت بخواد! بسیاری از مردم آرزویش را دارند، حالا تو خوشحالی که ایام منا و عرفات، تمام شد؟

گفت: آخر، خیلی سخت بود، آن وضع ازدحام جمعیت، آلودگی مسیرها، شلوغی دست‌شویی‌ها ...

گفتم: این یک طرف قضیه است. اما «منا» وادی رحمت بود. جای پای حضرت ابراهیم (ع) بود. محل نفس کشیدن اولیای الهی بود.

حالا کو که دوباره قسمت شود به این سرزمین‌ها بیاییم!

ص: ۳۷

گفت: می‌دانم سرزمین مقدسی است، ولی آدم هیچ استراحت و آسایشی در آنجا ندارد.

گفتم: حالا- دو روز، آدم به خواب راحت و جای نرم و استراحت نرسد، چه می‌شود؟ اصلاً منا و عرفات، یک خانه‌تکانی روحی است، تا آدم را به خود آورد و شناخت جدیدی از زندگی بدهد. مشعر و منا، محل تمرین «خاکی بودن» و «خاکی زیستن» است. گفت: شاید بستگی به درجات ایمان اشخاص داشته باشد. من که خدا خدا می‌کردم، هر چه زودتر منا تمام شود و به هتل بیایم و یک دوشی و نظافتی ...

گفتم: خیلی‌ها را دیدم که هنگام سوار شدن به ماشین، اشک در چشم‌هایشان حلقه زده بود و گریه می‌کردند. گریه وداع؛ مثل اینکه از کربلا جدا می‌شوند. همان حالتی که هنگام خداحافظی از مدینه به ما دست داد. هیئات که باز هم زائر حرمین شریفین باشیم و در عرفات و منا وقوف کنیم.

گفت: هنگام برچیدن خیمه‌ها، دلم گرفت. چه وضع آشفته‌ای در خیمه پیدا شد.

ص: ۳۸

گفتم: من هم دلم گرفت. ولی من به یاد برجیده شدن خیمه‌های امام حسین (ع) در عصر عاشورا افتادم ... خیمه زندگی تک تک ما یک روز برجیده خواهد شد. اما زیر این خیمه‌ها چه کردیم، آن مهم است.



ص: ۴۰

**کاز پرستی**

فکر می کرد اشتباه نوشته‌ام.

گفت: «گاو پرستی»، نه «کاز پرستی».

گفتم: نه، غلط نوشته‌ام، مقصودم همان «کاز پرستی» است.

گفت: یعنی این نفت و گاز، به اندازه‌ای مهم و مقدس شده که عده‌ای آن را می پرستند؟

گفتم: منظورم گاز نوشابه است.

گفت: مگر کسی گاز نوشابه را می پرستد؟!

گفتم: پرستش که تنها به سجده کردن در مقابل کسی یا چیزی نیست. همین که چیزی آن قدر برای آدم مهم باشد که نتواند از آن

بگذرد، می شود «بت». مگر قرآن نمی گوید: بعضی‌ها «هوای نفس» خود را معبود و «اله» خویش قرار می دهند؟ [\(۱\)](#)

۱- أَمْ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ. جائیه: ۲۳.

ص: ۴۱

گفت: حالا چه شده؟ کی گاز پرستیده است؟

گفتم: هیچی. سر و صدای یکی از اتاق‌ها در کاروان، وقتی به مشاجره رسید، رفتم ببینم دعوا بر سر چیست. دیدم بر سر نوشابه است. یکی «پپسی» می‌خواهد و دیگری «میراندا» و چون دلخواهش نبوده، سر و صدا راه افتاده است. یک روز دیگر هم بگو مگو بر سر غذا بود و اینکه ران یا سینه مرغ، سهم چه کسی شده است. بعضی هم درباره اتاق هتل و کولر و پتو و ملافه نزاع می‌کنند.

گفت: اینکه دعوا ندارد. مگر چه فرقی می‌کند، یک لقمه غذا و یک جرعه آب یا نوشابه و میوه که چندان اهمیتی ندارد تا بر سر آن اختلاف کنند و با اوقات تلخی، دوستی‌ها را به هم بزنند.

گفتم: آنکه پپسی می‌خواست، می‌گفت گازش بیشتر است.

گفت: اتفاقاً بعضی هم نوشابه کم گازتر دوست

ص: ۴۲

دارند. می‌گویند برای معده، ضررش کمتر است. عجب! یکی پُرگاز می‌خواهد، یکی کم‌گاز؛ یکی پنکه می‌خواهد، یکی کولر گازی!

گفتم: من هم به همین جهت نوشته‌ام «گازپرستی»! فداکردن صفا و رفاقت به خاطر «گاز» کمتر از «گاو پرستی» نیست.





ص: ۴۴

**مثل محشر ...**

از رمی جمرات برگشته بود. خسته و تشنه، ولی با احساس پیروزی.

گفت: این حج هم چقدر شبیه قیامت است!

گفتم: مثلاً کجایش؟

گفت: همه جا و همه چیزش. از لحظه احرام پوشیدن که مثل کفن است، تا کوچ به طرف عرفات که مثل برخاستن مردگان از گورها و حضور در صحرای محشر است، تا مشعر که همه در آن بیابان پخشند.

گفتم: مشعر الحرام، به نظر من شباهت بیشتری داشت. نه چادر و امکاناتِ منا و عرفات را داشت، نه سرزمین خدا بین کشورها و شهرها و ... تقسیم‌بندی شده بود. همه مخلوط. هر کدام در

ص: ۴۵

عالم خود، مخصوصاً سنگ جمع کردن‌ها. واقعاً عجب محشری بود! هر که به فکر خودش.  
گفت: اگر یک ذره غفلت می‌کردی، گم می‌شدی. دیگر میان آن همه جمعیت، پیدا کردن همراهان، کار مشکلی بود. من خودم،  
هم در عرفات، هم در مشعر، یک بار گم شدم.  
گفتم: بعضی‌ها گم می‌شوند، بعضی‌ها هم، خود را گم می‌کنند. خیلی‌ها هم به خصوص در عرفات، خود را پیدا می‌کنند. حالتی که  
برای حاجی در این بیابان‌ها پیش می‌آید، نوعی «خودیابی» است، اما به شرط آنکه آن خود باز یافته را دوباره گم نکنیم.  
گفت: اگر از این دیدگاه نگاه کنیم، حج، هم خود را یافتن است و هم خود را گم کردن؛ یعنی خود را در میان این همه مخلوقات،  
گم کردن و فانی ساختن و خود را ندیدن و خودبینی را زیر خاک‌های منا و عرفات، خاک کردن.  
گفتم: وقتی گم شدی چطور کاروان خود را پیدا کردی؟

ص: ۴۶

گفت: در عرفات که امداد گران راهنمایی کردند. ولی در مشعر این خبرها نبود.  
آن قدر گشتم که از پا افتادم. در آخرین لحظات نزدیک به ناامیدی بود که دوستان را پیدا کردم.  
گفتم: امیدوارم در قیامت هم، با امداد محبت و ولایت اهل بیت و «آل محمد»، راه بهشت را پیدا کنیم!



ص: ۴۸

**قطره و دریا**

اذان مغرب را می‌گفتند و مردم، شتابان به سوی مسجدالنبی بودند.

هنوز پشت دیوار بقیع نشسته بود و زیارت می‌خواند.

گفتم: حاجی! به نماز نمی‌رسی‌ها!

گفت: طوری نیست، همین جا می‌خوانم.

گفتم: فکر نمی‌کنی با این کار، بهانه به دست اینها بدهی که بر ضد ما بدبینی کنند؟ اینها همین طوری هم کلی برای ما حرف

درمی‌آورند، تا چه رسد که بهانه‌ای هم داشته باشند!

گفت: آخر نماز کنار بقیع، بیشتر به دلم می‌چسبد.

گفتم: کار «دین» که «دل» بخواهی نیست! تازه، اگر ثواب هم بخواهی، در مسجد پیامبر (ص)

ص: ۴۹

است. آنجا هر رکعت نماز، برابر است با ده هزار رکعت. حیف است که این همه ثواب را از دست بدهی. عشق و حال با ائمه بقیع (ع) را بگذار برای فردا صبح که در بقیع باز می‌شود.

گفت: آخه ...

گفتم: آخه ندارد و ... دستش را گرفتم و در سیل زائران به سوی مرقد حضرت رسول، روان شدیم.

ص: ۵۰

## حاجی، تو چرا؟

گفت: خیلی نگرانم حاجی!

گفتم: از چه؟ حادثه‌ای پیش آمده؟

گفت: نه، از اینکه خدای نکرده نتوانم از عهده‌اش برآیم. مسئولیتش سنگین است. تنها این نیست که یک کلمه «حاجی» به اسم آدم اضافه شود. هزار و یک جور توقع و انتظار است. تا آدم کمترین خطایی کند، می‌گویند: «حاجی، تو چرا؟ تو که کعبه را بوسیده‌ای. تو که ...»

گفتم: درست است که تکلیف انسان را سخت‌تر می‌کند، ولی یک «توفیق جبری» برای خوب شدن و پاک ماندن است. همین که به خاطر ملاحظه مردم هم، آدم خودش را کنترل کند، خوب است.

گفت: در ایران، مردم ما به حاجی به چشم



ص: ۵۱

دیگری نگاه می‌کنند. انگار حاجی نباید خلاف و خطا کند. ترس من هم از همین است که نتوانم بار این «عنوان» را بردارم. گفتم: تنها در ایران نیست، همه جا این توقع هست. مردم انتظار دارند کسی که به حج رفته، محرم شده، طواف کرده، قربانی کرده، در عرفات اشک ریخته، آمرزیده شده، با گذشته‌اش فرق کند. چه خسارتی بالاتر از اینکه باز هم پس از پاک شدن، خود را به گناه آلوده کند! ...

گفت: دلم شور می‌زند، از خودم مطمئن نیستم.

گفتم: این وسوسه شیطانی است. توکل به خدا کن. چه افتخاری بالاتر از اینکه انسان، به خاطر حاجی بودن، مورد اعتماد و حسن ظن و احترام دیگران باشد؟ گفتم که خود این حالت، سبب می‌شود انسان بیشتر مواظب خودش باشد؛ مثل کسی که احترام لباس، نام، خانواده و اداره خود را باید حفظ کند. خود این وابستگی و عنوان، آدم را تحت کنترل درمی‌آورد.

گفت: دعایی، ذکر، چیزی نمی‌دانی که

ص: ۵۲

بخوانم تا این حالت و وضعیت در من باقی باشد؟

گفتم: بالاتر از هر دعا و ذکر، تصمیم خود توست. کسی که لذت قرب به خدا را بچشد، راضی نمی‌شود که از خدا فاصله بگیرد. به

قول پروین اعتصامی:

اگر لذتِ ترک لذت بدانی دگر لذت نفس، لذت ندانی

گفت: خدا کند بتوانم پاک بمانم.

گفتم: خدا که می‌خواهد، خودت هم باید بخواهی.



ص: ۵۴

**اسماعیل تو چیست؟**

دنبال فتوایی می‌گشت که بتواند طبق آن، از تراشیدن سر در روز عید قربان معاف شود و به نحوی ریال‌های خود را خرج قربانی نکند.

گفتم: باز هم فرار از تکلیف؟ این چندمین بار است که در این سفر، دنبال بهانه‌ای.

گفت: شاید کسی نخواهد بی‌ریخت شود! چطور چند ماه تحمل کنم تا دوباره موهای سرم بلند شود؟

گفتم: از کجا فلسفه سر تراشیدن، همین‌رهایی از وابستگی نباشد!

گفت: چه وابستگی! من آن‌قدر در زندگی فداکاری و گذشت داشته‌ام که نشان دهد وابسته نیستم.

گفتم: کسی که نتواند از موی سرش بگذرد،

ص: ۵۵

وابسته است. کسی که از مویش نگذرد. از سرش می‌گذرد؟ هرگز!

گفت: من که این همه پول خرج کرده‌ام، چطور می‌توانم وابسته باشم؟

گفتم: اسماعیل هر کس چیزی است که باید آن را فدا کند. حضرت ابراهیم (ع) پسر جوانش را به قربانگاه برد. امام حسین (ع)

هفتاد و دو قربانی در کربلا فدای رضای خدا کرد. من و تو چه چیز را به خاطر خدا فدا می‌کنیم؟

گفت: گفتم که این همه پول خرج کرده‌ام و ...

گفتم: باز هم می‌گویند پول! پول! بعضی‌ها حاضرند پول بدهند، ولی جان نمی‌دهند، یا آبرو نمی‌دهند. برای بعضی‌ها محبت زن و

بچه عامل وابستگی است، برای بعضی پُز و قیافه و برای بعضی مد و لباس.

ص: ۵۶

## طواف وداع

گفت: برویم آخرین توشه خود را از مسجدالحرام برداریم.

گفتم: نکند عازمی؟

گفت: آری. فرصت به پایان رسید و «طواف وداع»، فرصتی است که باز هم حرف دل خود را با خدای کریم در میان بگذاریم.

گفتم: الحمدلله اوضاع هم مناسب است. عده‌ای رفته‌اند. مطاف آن ازدحام روزهای گذشته را ندارد. به راحتی و بدون تحمل فشارها و هُل دادن‌ها، می‌توان طواف کرد.

گفت: در روزهای گذشته که طواف به دلم نمی‌چسبید. تا می‌آمدم توجه و حالی پیدا کنم، بعضی از آنها که روح حج و طواف را درک نکرده‌اند، چنان فشاری می‌آوردند که من مواظب

ص: ۵۷

خودم بودم تا خفه نشوم.

گفتم: اصلاً پیدا کردن حال عبادت، در خلوت و آرامش و سکون بهتر و آسان‌تر است. در خلوتی مطاف، الآن می‌شود با آرامش دعا خواند، ذکر گفت، بی‌آنکه ازدحام و فشار، حواس آدم را پرت کند.

گفت: بعضی در آن شلوغی‌های روز گذشته، چنان به فکر خط سیاه کف مسجد روبه‌روی حجرالاسود بودند و چنان مواظب کج نشدن شانه‌های خود بودند که به طواف دیگران یا آزرده شدن آنها توجهی نمی‌کردند. فکر نمی‌کنم بشود نام عبادت به چنان طوافی داد.

گفتم: عده‌ای پوست را چسبیده، مغز را دور انداخته‌اند، چه در طواف، چه در اصل حج. ولی عده‌ای هم هستند که چنان مجذوب معنویت مطاف و مسعی هستند که آدم به حالشان غبطه می‌خورد. الآن عده‌ای در آخرین طوافشان اشک می‌ریزند، شانه‌هایشان می‌لرزد. طواف وداع، مثل هر خداحافظی دیگری سخت است.

گفت: من که نمی‌توانم دل بکنم. اگر دست

ص: ۵۸

خودم بود، حالا حالاها می‌ماندم.

گفتم: در طواف بخواه که باز هم قسمت شود. دعا کن که این حج، آخرین حجمان نباشد.

گفت: اینکه از خواسته‌هایم بوده، تا مولا چه نظری داشته باشد.

گفتم: بیش از ما، آنان مستحقند که در این انتظار می‌سوزند و چشم به راهند. خدا به همه مشتاقان نصیب کند.

گفت: الهی آمین!





ص: ۶۰

**مدینه بعدی‌ها**

گفت: خوب اگر همدیگر را ندیدیم، خداحافظ.

گفتم: کجا؟ ایران یا مدینه؟

گفت: ایران چی؟ مدینه، مگر تو مدینه رفته‌ای؟

گفتم: آری، سهم مدینه ما سپری شده، ولی کاش می‌شد دوباره مدینه می‌آمدیم. صفای مدینه و قبور اهل بیت (ع) چیز دیگری است.

گفت: ان شاء الله ما امشب عازم مدینه‌ایم، اگر راهنمایی و توصیه‌ای داری، دریغ نکن.

گفتم: معمولاً در مدینه، فاصله خانه‌های ایرانی‌ها تا حرم، نزدیک‌تر از اینجاست. اگر بتوانی هر سه وعده نماز را، و اگر نشد، نماز صبح و مغرب را حتماً در مسجدالنبی باش. نمی‌دانی چه

ص: ۶۱

صفایی دارد که آدم، کنار قبر رسول خدا (ص) نغمه اذان را بشنود، یا در تشهدش بگوید: «اشهد انّ محمداً عبده و رسوله». گفت: می‌گویند روزی دوباره در بقیع را باز می‌کنند و می‌توان نزدیک قبور ائمه رفت و زیارت خواند و حال کرد. گفتم: درست است، اما متأسفانه خواهران از این توفیق محرومند، زن‌ها را به داخل راه نمی‌دهند. اشک‌ها و ناله‌هایشان در پشت دیوار بقیع و محوطه مقابل بقیع است.

گفت: اینجا غیر از مسجدالحرام و قبرستان ابوطالب، جای دیدنی نداشت. البته بعضی‌ها به غار حرا رفتند. گفتم: البته اگر انسان تاریخ بداند، جا به جای همین مکه هم دیدنی است. خیلی از مسجدها، تنگه‌ها، کوه‌ها و وادی‌هایش خاطراتی دارد. محوطه اطراف مسجدالحرام، صحنه بسیاری از حوادث بوده است، ولی دریغ از یک نشانه و علامت و تابلو! گفت: در مدینه معمولاً کجاها می‌روند؟

ص: ۶۲

گفتم: غیر از حرم حضرت رسول که مشتمل بر قبر مطهر آن حضرت و خانه فاطمه و علی (ع)، صَفّه، ستون‌های خاص و تاریخی، منبر و محراب پیامبر (ص) است، قبرستان بقیع که مدفن چهار امام (ع) و عده‌ای از بزرگان است، مساجد سبعه، اُحد، مسجد قبا، مسجد ذوقبلتین، مشربه امّ ابراهیم، مسجد فضیخ، مسجد اجابه، مسجد عمامه، مسجد ابوذر و ... خیلی جاهای دیگر است.

گفت: ان شاءالله خدا توفیق زیارت این اماکن مقدسه را به ما بدهد.

گفتم: در مدینه، انسان احساس انس و نزدیکی بیشتری با اهل بیت (ع) دارد. دل‌ها زود می‌شکند. مخصوصاً در بقیع، ما را هم از یاد

نبر ...



ص: ۶۴

## هوای وطن

گفتم: چرا عبوس و پریشانی؟  
گفت: از غم وطن شده‌ام خسته و ملول.  
چون این سفر، کشیده بسی طول.  
گفتم: غمین مباش، که این نیز بگذرد.  
از خانواده‌ات چه خبر داری؟  
گفتا: چشم انتظار آمدنم هستند.  
گفتم: بار دگر به خانه و کاشانه می‌روی،  
اما ... حال و هوای معنوی مسجدالحرام،  
معلوم نیست باز به دست آید!  
پس مغتنم شمار.  
گفتا: دلم بهانه ایران گرفته است.  
گفتم: که این بهانه،  
شاید ز بی‌ریالی و بی‌حالی است.  
(خندید و هیچ نگفت! و من گفتم:)

ص: ۶۵

حیف است فرصت مدینه و مکه  
این گونه بگذرد.

بعد از مراجعت به وطن،

اندوه و غم سراغ تو می آید.

و یاد روزهای خوش اینجا

با آرزو و حسرت طولانی،

مانند راه «عزیزیه» تا «حرم»!

گفتا: که کند می گذرد لحظه‌های من.

در آرزوی لحظه پروازم.

گفتم: با چند ساک پر از سوغات

و جیب تهی از ریال و دلارات،

حق داری این چنین بشتابی سوی وطن.

من را بگو که هیچ خریدی نکرده‌ام!

گفتا: دلم هوای وطن دارد.

## درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...



ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه  
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال  
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان  
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:  
[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور  
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی  
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل  
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق  
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱  
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید  
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده  
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار  
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،  
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی  
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از  
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،  
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی  
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش  
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند  
 آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

